

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدّری طباطبائی نرودی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دهم - سال تحصیلی ۹۲-۹۳

جلسه نهم - شنبه ۹۲/۷/۱۳

پاسخ برگزیده در انحلال علم اجمالی در أقل و اکثر ارتباطی

به نظر می‌رسد پاسخی که محقق عراقی رحمته الله علیه مطرح کردند، با تقریری که بیان نمودیم راه‌حلّ مناسبی است و هر چند عبارات و کلمات محقق عراقی رحمته الله علیه به نحوی که ما بیان نمودیم گویا نیست، اما اطمینان وجود دارد که غرض نهایی ایشان نیز همان است که بیان نمودیم.

در واقع اغراض متفاوت هستند؛ اگر غرضی وجود داشته باشد که علم و جهل در آن دخالتی ندارد، با شکّ در تحقق آن باید احتیاط نمود؛ زیرا اشتغال یقینی مقتضی برائت یقینی است. اما اگر از ابتدا غرض مولا یقیناً یا احتمالاً محدود بود و غرض معلوم، به گونه‌ای است که نمی‌توان احراز کرد در حالت جهل به آن یا حتّی جهل به مقدمات آن لازم‌التحصیل است، در این شرایط در حالت جهل، تحصیل غرض لازم نیست. آری، تعلق امر به افعال اختیاریه اصل غرض را اثبات می‌کند، اما اینکه چه غرضی را اثبات می‌کند (غرضی که مستتبع احتیاط است و حتّی حالت جهل باید تحصیل شود یا خیر) به دست نمی‌آید، لذا احتیاط لازم نیست.

وجهی دیگر در انحلال علم اجمالی با تصویر دیگری از غرض

آنچه بیان شد مبتنی بر این بود که غرض را چیزی حاصل از مقدمات بدانیم که خارج از مأمور به است و با اتیان اجزاء و شرایط به دست می‌آید، چنان که تلقّی بسیاری این‌گونه است. اما به نظر ما می‌توان غرض را به گونه‌ای دیگر تصویر نمود.

توضیح ذلک

به چه دلیل غرض همیشه خارج از ذات مأمور^۲ به و بسیط است و مأمور^۱ به مقدمه‌ی رسیدن به آن است؟! چه آیه و روایت و دلیل عقلی بر این معنا دلالت دارد؟!۱

می‌توان گفت عبادات و غیر عبادات، مجموعه‌ای از اعمال جوانحی و جوارحی است که به خودی خود غرض هستند و به واسطه‌ی اینکه خودشان غرض هستند به آنها امر شده است، نه اینکه وسیله‌ای برای وصول به غرض باشند.

در مورد صلاة طبق آنچه در روایت صحیحه وارد شده است، چنین است که: «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ!»؛ نماز نزدیک بودن هر فرد متقی است؛ ذات نماز تقرّب است. یا در مورد دعا نیز نظیر این معنا وارد شده است.^۲ حتّی عبارت متّخذ از روایات که بیان می‌کند: «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ» علی‌رغم اینکه «مفعول» اسم آلت است و نوعاً «معراج» به «وسیله‌ی عُرُوج» معنا می‌شود، امّا می‌توان گفت معراج در اینجا به معنای مصدری، یعنی «عُرُوج» است و استبعادی وجود ندارد؛ زیرا مفعول به معنای مصدر نیز استعمال شده است^۳ و لهذا برخی میثاق، میعاد و ... را به معنای مصدری دانسته‌اند.

بنابراین نفس این عبادات، هدف و غرض هستند، بلکه اجزاء آنها نیز این‌چنین هستند؛ مثلاً سجده خودش غرض است، یا تسبیح و تکبیر و تحمید حضرت حق به خودی خود غرض است؛ چنان‌که در روایت آمده است: «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ سَاجِدٌ»؛^۴ حالت سجده نزدیک‌ترین موقعیت بنده به خداوند است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۴۴، ح ۲:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ.

۲. همانند این دو روایت:

✓ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ سَيْفِ التَّمَّارِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ عَلَيْكُمْ بِالِدُعَاءِ فَإِنَّكُمْ لَأَتَقَرَّبُونَ بِمِثْلِهِ ... (الكافي، ج ۲، ص ۴۶۸، ح ۱)

✓ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَّالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَعَمُودُ الدِّينِ وَنُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. (همان، ص ۴۶۷، ح ۶)

۳. رک. دعا هدی‌ی آسمانی (تألیف حضرت آیت الله مدرّسی یزدی)، ص ۲۶.

۴. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۳، ص ۲۶۴، ح ۳:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْوَشَاءِ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ سَاجِدٌ وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ «وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ».

البته در این تصویر از غرض باید گفت خداوند متعال خواسته است این قُرب‌ها به طور موالات و پی در پی با ترتیب خاص تحقّق پیدا کند تا بالاترین اثر، مترتب بر هر یک از آنها گردد. لذا نمازی که اوّلش تکبیر و آخرش تسلیم است واجد این اثر خواهد بود.

با دانستن این معنا در ما نحن فیه می‌گوییم:

می‌دانیم مولا از ما خواسته است نه جزء از اغراض باید در کنار یکدیگر آورده شوند تا بالاترین اثر ممکن را داشته باشند، اما آیا جزء دهم نیز در این مجموعه أخذ شده است؟ این جزء مشکوک است و مجرای برائت است. به تعبیر دیگر یقین داریم وجوب منبسط بر نه جزء شده است و تردید وجود دارد که این وجوب تا جزء دهم آمده است یا خیر، شک بدوی است که مجرای برائت است.

و باید توجه داشته باشیم همین که احتمال دهیم اغراض بدین گونه می‌باشند، کافی است که قبح عقاب بلا بیان جاری گردد؛ زیرا علم وجود ندارد که غرض بسیط منفصل از مقدمات وجود دارد.

کلام مرحوم آخوند در عدم انحلال

مرحوم آخوند به حسب آنچه در کفایه آمده است^۱ معتقدند اگر کسی ملتزم به انحلال در أقل و اکثر ارتباطی گردد گرفتار دو محذور لاینحل خواهد شد، لذا باید گفت انحلال قطعاً فاسد است. این دو محذور عبارتند از:

۱. محذور خلف.

۲. استلزام وجود شیء لعدمه.

مرحوم آخوند در تبیین دو محذور فوق بیان می‌کند این تقریر که شیخ مطرح کردند و فرمودند: أقل دارای وجوب است یا لِنفسه یا لغيره، مستلزم آن است که تکلیف معلوم فی البین منجز باشد حتی اگر متعلق به اکثر باشد؛ زیرا وجوب فعلی منجز - ضمنی یا غیری - أقل، متفرع بر تنجیز وجوب اکثر است، و از طرفی معنای انحلال آن است که اگر تکلیف متعلق به اکثر باشد منجز نیست، پس وجوب أقل مطلقاً منجز

۱. کفایة الأصول (ط - آل البيت علیه السلام)، ص ۳۶۴:

و توهم انحلاله إلى العلم بوجود الأقل تفصيلا و الشك في وجوب الأكثر بدوا ضرورة لزوم الإتيان بالأقل لنفسه شرعا أو لغيره كذلك أو عقلا و معه لا يوجب تنجزه لو كان متعلقا بالأكثر فاسدا قطعاً لاستلزام الانحلال المحال بدهاة توقف لزوم الأقل فعلا إما لنفسه أو لغيره على تنجز التكليف مطلقا و لو كان متعلقا بالأكثر فلو كان لزومه كذلك مستلزما لعدم تنجزه إلا إذا كان متعلقا بالأقل كان خلفا مع أنه يلزم من وجوده عدمه لاستلزامه عدم تنجز التكليف على كل حال المستلزم لعدم لزوم الأقل مطلقا المستلزم لعدم الانحلال و ما يلزم من وجوده عدمه محال.

نیست؛ زیرا اگر اکثر منجز نباشد دیگر اقل وجوب منجز ضمنی نخواهد داشت و هذا خلف؛ زیرا فرض شد که اقل مطلقاً دارای وجوب فعلی است، اِمّا نفساً و اِمّا غیراً و نیز فرض شد که تکلیف معلوم فی البین منجز است حتّی اگر متعلّق به اکثر باشد، اِمّا با انحلال، معنا این می‌شود که تکلیف متعلّق به اکثر منجز نیست و در نتیجه وجوب فعلی اقل مطلقاً نیز ثابت نیست و این، دو خلف شد:

۱. عدم تنجیز وجوب اکثر.

۲. عدم تنجیز وجوب غیرری یا ضمنی اقل یا به تعبیر دیگر عدم وجوب فعلی اقل مطلقاً.

مقرّر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی